

IRAN AIR

سازمان هواپیمایی
ایران
۱۷

اجودت ابراهیم
 نیکدل سر در بره ایند و فیض آملد
 خزانده ایل بیچاره بیخ اور غمناک
 کلون فراتیر یاره سالانده ایل زار
 صیغ یقینه علمه اریستون بیزارسته
 فغانیق باشیق آملد چیز دیزارسته
 دیر ایلیغ املد سردوسته نیش
 دلم ادرینه کتومره آملد نوز داغ
 عمرنده آملد رام عبیق آملد نازامیند
 نندونیشی جلوتان دوزخیل بیخونیش
 ارم خیلد بیلم نندونیش املد
 دایر کتله اسیدیم حیات دنیادخ
 حضور اولد نندونیشیم علم باندر
 برزده ایل غمناک ایل املد
 باغ نده ادره کلمتیه سوخم خزان آملد
 فغان کلنق آرایسه لغیر خزان آملد
 مذکورده حشم اولوب اوخلار ایشق آملد
 کوروب کورون برین آملد کورونیه تان آملد
 نزلونیه بیخون فرده نیش آملد
 بیخون کورده نیش باهر سرمان آملد
 محبت علمه کار خالار یان آملد
 سلاطیند قولار دوزخیل ایلد جان آملد
 کوزوم دار کجه غارب بیله اعلیغ آملد
 کوزوم ایزده اولوب دور اوقول حور آملد
 قونون با املد ادره نیش آملد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 جمهوری اسلامی ایران
 شماره ثبت کتاب
 ۲۰۸۹۹۳
 کتاب مجروح مصائب
 مؤلف
 مترجم
 شماره قفسه ۱۷۸۲۸

IRAN AIR

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

اجودت ابراهیم
 نیکدل سر در بره ایند و فیض آملد
 خزانده ایل بیچاره بیخ اور غمناک
 کلون فراتیر یاره سالانده ایل زار
 صیغ یقینه علمه اریستون بیزارسته
 فغانیق باشیق آملد چیز دیزارسته
 دیر ایلیغ املد سردوسته نیش
 دلم ادرینه کتومره آملد نوز داغ
 عمرنده آملد رام عبیق آملد نازامیند
 نندونیشی جلوتان دوزخیل بیخونیش
 ارم خیلد بیلم نندونیش املد
 دایر کتله اسیدیم حیات دنیادخ
 حضور اولد نندونیشیم علم باندر
 برزده ایل غمناک ایل املد
 باغ نده ادره کلمتیه سوخم خزان آملد
 فغان کلنق آرایسه لغیر خزان آملد
 مذکورده حشم اولوب اوخلار ایشق آملد
 کوروب کورون برین آملد کورونیه تان آملد
 نزلونیه بیخون فرده نیش آملد
 بیخون کورده نیش باهر سرمان آملد
 محبت علمه کار خالار یان آملد
 سلاطیند قولار دوزخیل ایلد جان آملد
 کوزوم دار کجه غارب بیله اعلیغ آملد
 کوزوم ایزده اولوب دور اوقول حور آملد
 قونون با املد ادره نیش آملد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 جمهوری اسلامی ایران
 شماره ثبت کتاب
 ۲۰۸۹۹۳
 کتاب مجروح مصائب
 مؤلف
 مترجم
 شماره قفسه ۱۷۸۲۸

IRAN AIR

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

اجواله است ابرقصل ۹

کلیله سروریه ایله و فیضیه آنقدر
 برزنده غنچه گل بیلی نهماز آنقدر
 خزانه ایلی بیچاره بیخ ادر غنچه گل
 باخنده ادر کلینه سوختم خزان آنقدر
 کلون فراتیه یاره سالانه ایلی نار
 فضا کشن آریلیه لغه خزان آنقدر
 بعضی یقینه علمه اریستون بن بر اوسته
 نه کورده سیر ادوب اوغلا رانش آنقدر
 تفاتیق باشنی آدر هیز دیز اوسته
 کورده کورین آفرین هوزب تا آنقدر
 دیر ایلیه لدر سر اوسته نیم کما
 فراتیه باجوز فرادین آنقدر
 دیرم اوسته کلونه آنقدر در داغ
 بجز که فرادینه باجر سره بر آنقدر
 عمده آندرام بعضی آندر ماغیله
 حجت عالم کار خالار باغ آنقدر
 نه درین خولاب برزویل بیخونی
 سلوله قولار دیر حشم ایله جبار آنقدر
 ابرم کلیدر ایلم سندر تر داغ آندر
 کوردم دارلجه تاراب سیر اعلیای آنقدر
 داخر کلیدر امیدیم حیات دنیا دما
 کوردم ایله اولور دور اوغول حوز آنقدر
 حضور ادر حه و شهنه علم با ندر
 فرخوز با ندر
 کلینه اولور کورستینه کور حیا بیخیم
 کلیدر حضور ایله جوی ادر قاضی آنقدر

۱۷۸۲
۲۰۸۹۹۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۹۹۳

کتاب: مجموعه مصاب

مؤلف:

مترجم:

شماره قفسه: ۱۷۸۲۸

IRA



تلفه ابرقصل عیاشی ۹

قادر ایشی آدر بر حلیه کلیدر ادر کل
 ادرم نشانه نوک تیر لای کل
 بو سوزناغیم کلویب قولاریم کورنوب
 سندر بیتم داغله ایلم تیر ابر کل
 اوق دیر کلیم عزم ایلیه ب باغیر کل
 ایندر ایشی اولوشام اهل حفا به کل
 خنجر دینه دیر ما بو خور داغیم دریم
 آرنالدر کیر با شیم کجه نوک حیا به کل
 ادر ادر شخلیل دیریم ندر ایشیم
 میدان غمگانه سعی و صفای کل
 کور دنده بیخیکه ایله فیه دیرین
 فریاد لیره ایله نظر بر صفا کل
 سوله کلینه چکله تو انظار تیر
 ماؤون قبل عیاده فرخنده کل
 ادر سوز ایشی اولمانا آماده اهرمیت
 ابر خیر بو غصه آن عیای کل
 جانیم جبار سوختم آخار بو غصه هاقیم
 دیدا اقلدر عمر صبر ادر ابر کل
 وار ایشیق اولنده کورم کل جبار
 تاکه باغام کور بو حینی اهل بقا کل
 جز آن بر بوق زاننده ایشیق اهل تمام
 بقیل ایشی شال برولا دار بقای کل

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۹۹۳

کتاب:

مؤلف:

مترجم:

شماره قفسه:



توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...

توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...

توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...

توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...

توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...

توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...

توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...

توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...

توقیف کردن ...
توقیف کردن ...

توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...

توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...
توقیف کردن ...

توقیف کردن ...
توقیف کردن ...

دعوت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

در این خواب الهام گشت در آن روز زرقهها گرفته نان فرمود
و در وقت نماز بود در پیش او نان طلبد و پاره نان بدو پیش او
در پیش او داد عاقره در وقت دعا ای او را مستجاب نمود بهمت آن
صدقه سال دیگر با عیال او هم الکون برود و در پیشه زحمت او
مشاها گنبد مردم رفته در میان رختها و راجا بدندان و زحمتی
دیدند که فقیر برهن داشت از میان آن پشت زحمت بیرون
آوردند و چون کار از آن علامت می برد رسید و فقه باقی گشتند
ان کار پیش حضرت عیسی آمد و از آن افعال بدو خبر کرد یکی
از همها شد به برکت صدقه که در راه حق نهاد و در جرات
که در عهد رسول جوان بود از انصار و مال بسیار داشت از جبه
حلال جمع کرده بود و بخواست که خلا شود که میارشد درین عهد وقت

دعوت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

دعوت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

دست مبارک خود گرفت از نالی مبارک آن دست راست
که گفت میباید که در دست من هست گشتند که فرست
صورت در نزد که یکی آنکندای که مرا سخن فرستاده که اگر امکان
دست خود در حال صحت آن فرماد صدقه میداد و در دست
بودی ازین مالها که من صدقه علامت پس معلوم بقول اهل علم
که گشت از برای خود صدقه بداد چون نیک سگری انجامت گشت
هرگاه فتنه اندازد از این مصون گشت از برای تو دست برکتی
بگردوش زحمت گساید پس تو پیش دست ای عزیزان
باید بود که گفت ایان دعا رفت این گساید با صدقه حاضر بود
تو از دیده اند که عاقره از این دست سالی بمقام او در حقیقت
بشستی با او بود و از بابین مشغول بود و پیشی داشت و بار دیگر در وقت
عالم خدایتان با این نام
پایان از آن که در وقت
من گساید از آن که در وقت
همه صدقه از آن که در وقت
دعوت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

دعوت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

دعوت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

میکنند از جهت نیاست و عاقره گشت که فکر عاقبت خود
گیند چون رفتن آن زمان مرغان سودی نذر و دان در روزان
تخلیه بود در جبهت که عیسی علیه السلام پسر زنی را که بر سر فری نشسته
بود و زار زار میگفت حضرت عیسی پرسید که ای ضعیف صعب
این خبر ترا چیست گفت پسر من گفت بخوابی دعا کنم تا زنده
شود گفت و بی بارم الله عیسی دعا کرد ان شخص را که بر آبدار
زرد و موی سفید کرده و پشت ختم کرده پسران گفت گت این
پسر من نیست چرا که پسر من جوان بود با موی ماه و محاسن
سیاه بالا چون سر و روان آن شخص گفت ای مادر من پسر
ترام اما زردی روی من از نار بلی فرست و یکی پشت من
از تنگی خدمت و سفیدی موی من از سوال منکر و بگرفت

دعوت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

دعوت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

دعوت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

دعوت از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان
 الا على الظالمين والصلاة والسلام وختیات الاعلان
 الاعلان على سيدنا محمد والله واولاده واصحابه وعترته
 واجتباؤه جمعین الطیبین الطاهرين وسلم تسليما عاليا
 ما تما مبادا كما كثرنا كثيرا
 هو كذا يدا بوضو فرجی كبروی جوشق بالذین
 چون كلیه علم ویدلم نخواستیم برون اوردم انمان
 ان غریبیت بسوی نظم جویند اسان
 اندک به نضایب نام کردم بهر صبیان

حصه مانده و حید ماریک ما حرکت شمال نخل الدین و حرکت
 الشمال نخل الدین حصار اول بمغنیه کجوا است خانه
 بمغنیه زیارت و غیر بدان و حفله حاسک بمعنی با خواهیست
 بصودان و ما حرکت الشمال بمغنیه باد صبا است و نخل الدین
 یعنی رخت فرمای حرکت و حرکت الشمال یعنی رخت عربت و نخل
 الدین یعنی غریب از رخت بر بردارید و ما حرکت شمال
 ما دام که بجای ندر شمال نخل الدین رخت فرمای اگر رازی
 حرکت شمال نخل الدین رخت بر بردارید رخت فرمای اگر رازی
 کردن ان مقصد که بیان بر این از تعلیم لغت و فن شریک
 فارسی چون خوش آمدن شعر طبعی موزون را غریبیت و تعلیم
 لغت کلمه به کلمه است قدری از وی شعر و کلام یاد نگرفت یاد
 کردند صبا که در کلام تعلیم یعنی آموزش لغت یعنی
 لغت عربی و فارسی یعنی طبع و انشاء و لغت و المعین

چو اهل تقابله بودی برون بتقطع و نیش چوین کن برون
 فقول فقول فقول نقول نقاب و نیش انشع و حیدین
 در نهاد و شرف الیه است الله معنی خدای
 دلایست و هاست کجای الیه معنی برون برای انکه و بر سر است
 ام نام خدایست و نام او الله در ان روح است و معنی بی
 بخت نید و هاستای بخت و نور انش از قرآن این بخت نام است که الهیم
 الله واحد یعنی خدای شاه خدایت الهی یعنی ضلی من الله کجای
 خدای تمام خلقه لطیف من الواسع و الیقین و الیقین راجع دانست
 که بیکور است که دلیل ثم السبل یعنی اول راههای باید دانند و معنی اول
 دلیل است و اول برون یعنی دار و خا که میگوید که الدال علی
 الخیر کفایه یعنی کس را های مردم به نیت سبیل هم چون میگویند
 نواب دار و داری یعنی دار و داری و نیش از قرآن اینکه
 و کل قوم ما بهر وجه قوم راه نامست و در قرآنت مادی که میگوید

اصول یعنی ای راه ناید که ان جم است و هاست از راه
 عمل ستوده و معنی باطنی است حاجت چه بدست خدایست
 که است و در جم است عفو است و در جم معنی بیان ادوار است
 که کسی که در بدست شرف در دست او را جم دل گویند و هاست معنی
 جم نام هر جم است و عفو و عفو معنی از راه نام است
 و حقیق و عفو معنی با نیت شرفت بعین بسیار از راه است و معنی خافی
 عفو است و معنی معنی هم ستوده خالق است و هم ستوده خالق است یعنی
 انکه نام او در کبر است و معنی بالکلیه و بر هر چه است و عفو
 نیت معنی عفو است و معنی معنی معنی است و معنی معنی است
 عفو ستوده امین است و معنی نیت است و معنی نیت است و معنی خدای
 بشیر است و معنی خدای خلیفه علی است و معنی خدای
 صواب است با مان و الیقین که اسلام و دین است از راه نیت
 اصحاب معنی کرده و با مان آمد و الیقین معنی دارد

0413003
6

0413003
6

سما آسمان ازین غیر این

حل و مکان و معانیست جای

سوار جمع باشد در زمین جمع درین هم زمین است که
یکدیگرند خضرا و حقه غرا در درین هم یکدیگرند و هر کس که
بر سر معنی های آنده چنانکه یکدیگرند در آن است که
در زمین حال اگر خداوند ما از هر کس نزهت است که
بگنم بخش تقمیر بر این و در بدستهای کلمه
معنی کس است در کرم معنی بخشد تقمیر معنی برافروزش و زود می
زیاد کن سفر در قریح و با آتش می
چو چیت بخت آخرت انشای ساضله سفر
و ما ادبایک ما سفر بنا را الله الموقده التي جمع از برای
چند در آن است جمع بخت بخت در چنان که جمع بخت است
درین و در بخت در بدستش قضا حیرت و وجه سرو

طریق

نخند مان عقب پا شند ریحل پای

معنی را از بشد و عقب پاشند پاشند و شش هم آنست از کرم چرخ
لفت سینه است در لول از آن پس کردن است و وجه روی پاشد و وجه
روی پاشد و وجه جمع ریه است و وجه سبک الی یوم تلبیض وجود
تسوده وجود و کس که حسنی در در او را و یکدیگرند و وجهها فی الدنيا و
الاخره معنی یکدیگر است در دنیا و آخرت و نخند مان بشد درین سخن
سیان در آن پاشد و عین در پس پاشد و عقب جمع است و در هر کس
که میل لایعقاب من القاری معنی را می پاشد یا در آن سخن در وجه
پای پاشد جمع آن اجل پاشد و شهد از جمله با کافرا یکسوت
معنی کوه بر پاشد یا بی آن پاشد در آن شفقت لسان
چند زبان مردمان بد و جاهل دست خلتوم نای
شفقت نماند و شفقتین در و یکدیگرند و نمودارش از برای که از اجل
در عینین و لسانا و شفقتین در آن زبانت و جمع است در نمودارش

واضد است المستحکم یعنی مخالف باهاش تا و هم نیز از آن پاشد و معنی
افواه پاشد و نمودارش از برای که بقیول با فواهم ما لیس علیهم
یعنی یکدیگرند بهای ایشان آنچه نیست در درها را ایشان و بدست
بخت و بدین دوست و نمودارش با باسط البدین با العظیم
اگر نماند و دوست بخش و بر سر است بدانند فوق ایدایم
بصورت خدا لاتر از دستها را ایشان است ادبایک لسان بختهای
آدمیان قوت و ایدایم فی افواهم و ما در معنی مطلق عقولند و
جوامع اعضا گویند و معنی دست آید و جوامع کلمه و ما در معنی کلام
نیز گویند و مطلق نای پاشد و مطلق جمع است فلولا اذالفت
المخلف معنی پس از چون رسانند تاها فور است بعل
است و مسج زین یعنی باشد است و مسج زین
نارس هم سوار بر بند و بعل است پاشد و جمع آن بعل و نمودارش
آنگه و البغال و الحمیر خدایم برکت و الخیل و المسومه و کلمه

۱۱

هم نیز در دست و سراج جوفت سراج منبیه الغیر معنی افروخته
مژگانه نیز فوسف کشکیه فیها اصباح یعنی چون هر کس که در سخن
و بیختر پاشد و فافه نیز پاشد و نمودارش آنکه ناقه الله و سقیالها
یعنی شرف است آب سیداد و جوس در را پاشد و در آن نام بگفت
که در کردن شتر و نیزند و تعلو فی عنق البعین معنی لعن در کردن
دارد بلد که در راهش در آن شهر ماه دگر و تر طاق دان
طاق نای نوز کوش است شهر معنی میل عم جوی و
نبر مع موش و طوی همدان است کذب و فرود
عصفت و صورت و در آن شهر شهرها و شهرها و شند
منبوست و بل بود و بل که عین شو چشم و بل است
بود لودعی المعنی نیز برای حقیق و جدید و مینق و وحی
سازمانها کبر و ادخل در ای تعب بخت و اعلت و فتح
جمع در و وحی تب و بل را خرد القلوب و نماند است حقیق

0413003
6

0413003
6

زها و ذکا و بر یک عقل ای غفرا و هیت چو مهر اس سبزه
صبر و غیرت جدا نیست که جل در و مژه زن و زهر جمع
غنی مالدار است و سبکی گدا
چهره در بند و جبین و در و در
لم مثلا جبین و در بال مع انبت الرجال قوامون علی النساء
و چهره در کت غیر کعبه درون و امر او عمران و امر او عزیز
در نمان و در نوز و روح جفت و زربین و وقت و در نعل
شع غلفنا و جبین و از با جمع زوم است ثمانیه انرا و با و با
مالدار است و اغیا جمع غنی است و سبکی گدا و جمع آن مالکان
و غنی اغنیاء و عشره مساکن و لا یحیی علی طعام المسکین
و سبکی گدا که او را جزی نباشد و تقدیر است که او را جزی
انصاف نرسید بند کمران غم و بر بط و ترش و غیره
ولی سبکی جزی است و با آنکه و از با جمع زوم است یعنی آنچه
فی الحاضر جزی فتن است کامرین و عدل آب جویش

مردک

بک

مردک

چه بیند چه صحت ای و نام را عذب از آن بگویند که آب
آن صحت هذا عذب فزات فیران آب نوح در ترمیم
چشمه پند و با جمع اسم الله رحای لای پند و لای کایه کند و پند
و کایه کربش آدم بود و لای نام و در و تقم با نوز و کلمه
ترم بجای و استجی بی
کرایه بر چو لوی خاستند نهادند در نظر صفت
چشم کند بر قطع از صواب سحر و سحر است و این در نعل
صدا نرودن از شی افی کمران فی خیف جوان بکند و کمران
ضد و مغزی آرد هو اللیل الشمس ضیاء و من لم یحلم الله لیرها
فما لهن لیر افی کمره خوات کما زوریا کما زورین کما زوریا
و غیره و هو بالاقوال المبین فی جوان کمران و در آن نعل بکند
و با جمع و دخل و در کمران فیان و مع فیه پند انهم فسیه
آنها را با جمع و صفت بجای کرب و اما صفت مایه پند

مردک

انواع

و صفت زین معنی دارد و لا یحیی من ریح و تقدیر ای سبکی است
علیه لا یقبلا و مع ان افعال بند و اخرج لای من افعالها و من
نیز در معنی دارد ذهب زین است و عدل ای و در معنی زین
لجین جمع و زجاج ابکنند معدن کان عدل ای بند و صدا و استکرا
و از لفظ الحدید و در معنی ملبی و معنی ان موصوف بند و معنی
موصوف و بر زین معنی بجای سم است یعنی نفه و ضمه نیز نفه است اسان
معنی ضمه و عدل کان بند و معنی ان معاد است یعنی کان بعد و نفه
و این و مثل آنها کس و موصوف و روی و انکست سرب
حلیت زین و غالی کمران چینی از آن نحاس یعنی س و موصوفی
بند کمره اما ان ساند و انکست سرب و معنی ان زین است که زان
خورد اما ان را بند مثل کردن بند و در سینه و در و در و در و در
غالی بند و در زین معنی ضمه و موصوف و در و در و در و در
نیز زین کان جزو صفت و صفت و صفت و صفت و صفت و صفت

سهم ترو فی کان جزو یعنی شمشیر و زان و سرب مطلقا لا یسلف الا در
و صفت و در سرب و صام مطلقا و صفت سرب و در
حدیث آمده که الصوم حبه من النار یعنی روز نشستن سرب است
آتش روز و صوم هم بند یعنی همه تیرا و صوم کان بند و ترو فی کان
و کان قوسین و ادنی عصبی و بند و صفت و در و در
کند و وی فصل و معنی سبکی و صفت و عصب مشق است اجاج و
نوع و قطام و بیاد و صفت بخار کلمه ضعیف است و در کت و در کان
اجاج که بسیار بند و صفت سرب است که در روزی بند و قطام که در سرب
و بسیار سرب است و جلا شاه هب و مشق را در هیچ مطلقا سرب است
اما بخار یعنی که در بند و عربی است و کلمه صفت که در سرب است
کل نفس حاشه الموت و صفت نام مرده و بند و صفت نام زین
نخج الحج من المیت و صفت المیت من الحج و امرات جمع است
امرات غنی اعیان و زور و ت و لای بند و حاشه باقی

0413003

0413003

در صبح و در وقت غروب و در وقت شب غنچه چشم و غنچه کفایت
فکره صحرایی نظیر عینت المأمور است بقاری و بعضی گفته اند
بندھا اصلح و بعضی خنجر صحرایی بندھا و آنک در ایام بیست و
ایام در شش روز ثمانین ایام هفت روز ثلثه ایام سده روز
از بیست ایام چهار روز بیست و یک روز سی و یک روز
کشتی روز الاثنین و دو شبه روز الثلثه کشته روز الاربعه چهار شبه روز
الخمیس روز شنبه روز جمعه روز آدینه روز العظیم روز اعظمت روز کبیر
روز بزرگ روز خروج روز بیرون آمدن روز السراعات روز
نهم نهم محرم الحرام ایام البیض روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و چهارم
یوم الفس روزی که غدا بی فردی آمدی بی محسن مستمسک
یوم بنقض فی الصبح روزی که در دمنده مبارک روز الاضرب و روز
نیامت و بیخون با الله و یوم الاضرب یعنی ایام آوید بخیر و روز
نیامت و بیخون روز روز باشد و نه روز بیست و نه روز است و چهل

و در بعضی کتب که در ایام و روزهای مذکور است
در بعضی کتب که در ایام و روزهای مذکور است

الغمام

الغمام معاشا و یوم اللیل فی التیمار و یوم اللیل فی التیمار علی اللیل
و جمع الیل الی الیل بیدلیل القدر شب قدر لیل العروج و یوم اللیل
الزکاة شب عروس لیل البیاض شب قدر لیل الصیام
شبهای روز از بیست لیله چهل شب فتم مقامات چهارم یعنی
لیله و کرامت الله شاعر شانه روز از شب آدینه و نور الطلوع و نور الفجر
و یوم القلات و القهر و غنچه چشم و لکنا طین الخیط
و العافین علی التلس و ضاحک ضد کندی است و یوم یوم شد
ضاحک مستبشق فیضه کمالیلا و لیلک اکلیل و در
عبادت میگردید که محفل اللجیه میباشند شارح و شریک
نیا و یوم و بیضا آفتاب سام و تبر عی و عقاب و عین و نقره
و اشم نخوی مستقر لها ذلالت تقدیر العزیز العظیم قبل
طلوع الشمس پیش از بر آمدن آفتاب و سام روزی باشد
کوشش و اشم باشد و تبر روزی باشد که مقابله بر تبر است و عیون

04130033
6

که از غایت کمال باشد و این نکته بین که بین هم نام در است و هم
چشم و با کمال عالم جسم هر عضو جز ترا چشم نیست و در عالم
ایضا هیچ چیز جز ترا از زینت و عقی یا نصارت میگردند که اللضا
من الضیاء پس باید دانست که آفتاب است نام دارد و اول شارح
در همسج و کاهام یوم پنج بیضا ششم مهر فتم هر ششم فرسید
وز در چنبره است نام دارد اول ماه دوم تبر عی و چهارم عقاب هم
عین ششم نقر فتم دهم ششم طلا نیک صحبت مقید بر سر
کابین عدان دوست زوج سزوی و در جزان نوات سده
فعدر نیک صحبت مرد و در حال است و وطنی و با نرت
همین معنی دارد و کاتبان شرقی و اشم عاکفون المباشت لیل
و اللوات و الجماعه و المداخله و المناکحه و بعضی روز
بذل است و در وقت تبر عی میبارد و صدق و مهر و کلاه است
و عدل دست است و جمع عدل آمدن باشد و لا متحد بی اشدان

دارای

دار و جمع زوج و در است و مکره یعنی زهر باشد و بعضی کتب که در ایام
التیجی قل الاذ و اهلک خط کشند و در آن جزان و هم کوش
اصحیح و فرغ شیخ و در تخم و قطعه خط کشند و در شیخ
جاو بر بند و جزان و عین الحرف و بعضی کتب که در ایام
بیر نشدند ایامی خود را و چهارمین آن اعدا و کوش پنج و چش
نوم است لیل الطی که کوش در لیل الغنم کوش که سفید لیل العری
کوش است و اصل و در وقت بند و فرغ شیخ و قطعه یعنی بر روی
بیم قطعه قطعه باشد قطعه فها و انبیه و ذلالت قطعه و فها
نذ لیل و اصول جمع اصل باشد و فرغ شیخ و فرغ و طبع
شیدان و اول باشد نام کوش و فرغ و فرغ نام خواندن میدان نام جز
شش هجرت نمیدان و اوست غنم غنم آن نقره سار و سار
کو در آن فرغ در و در است و در یکجا سلک و در در و در است

04130033
6

و بعد از این نبوغ خدا بزرگ بود یعنی نبوت و الهام نام داشت و معراج کماله
در آن و جهت جمع عجب بود و چهار بنده با آن آدم یعنی بر سر کوه
پنجاه و در قرآن ثابت است و در قرآن حدیث است که این
الکرم فی سبب ابن یعقوب ابن اسحاق ابن ابراهیم و معراج
سین بنده و نصیر من بنی بنده با معنی از یک معنا است
بالله یعنی برکت من ابا بکر بخدی و در قرآن بی بیغ باو بگو
برو و آید و درین معنی المومنینک دنیا و لیکلا و طفره نیز بگو
تم خجیم طفیلا و اهل کلاست و اقی در من آمده ما در او آمده
نما آت ما در نو و اجدینا انی اهلک ام موس بنیاد و موس المومنین
ما در حدیث است که انما آت انما آت انما آت انما آت انما آت
یعنی ما در آن زمان نما انما آت انما آت انما آت انما آت انما آت
هم ما در بنده و معنی کلاست و وضع کیم هم فرست نهادن
عنان و امواد چنانکه هر جزو دال و استیله هم فرستادند و معنی بنده و فرست

۶ و الدلات

بنت

بنت و معراج هم شهرت و معنی الهام بنده و تقطیعها جامه کم
در علم ان شهرت است که بچند دان افزوده میشود و پرورش نماید و احتمال
جمع معراج است غیر ما دان و شهرت و دلا ما را که میسر و پرورش از شهرت
و دال و اب بدست و ام و دال و ما در ولد فرزند اب بدین حالت
ان ابی بد عن ابی ابا ادره با معراج است بنده و
خبر و اب خضر بنیان جلد بدوی و درل بنده و اطلع من کبها
و فر و خضر و اضر بنده و خضر بنده و اضر بنده و اضر بنده
بنیان بعلم الستر و اخی جلد و اجملا و خجل یعنی بد و هر بد
بمخ و بنی و درل بنده است یا آنچه الشیخ طایه اهل کلام
ملک بنده فلان معراج و مشی بنده شهاب کوه در و خضر بنده
معراج ملک و اب بنده و اقلنا الملک ملک بنده و در بنده و اقلنا
علی الملکین فلان معراج بنده و کل فلان کسب و مشی
عربیت که از اسعد بنده و در بنده بنده نام است و معراج بنده

04130033
6

معراج کوه کاب معراج بنده است یا اقلنا السماء الدنیا بنده
الکتاب بنده است و ادم آمان و بنده بنده بنده در آن
چهار لفظ است شهاب انما نام است فلان معراج بنده
اول شب و بعد در قرآن است انما آت انما آت انما آت
و فلان معراج است و معراج انما آت است و در بنده بنده
و بعد در قرآن معراج است و ما انما آت اللان فی معراج بنده
و در معراج است بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
کبرک معراج بنده که این بنده بنده بنده بنده بنده بنده
و در معراج بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
شهرت است و بنده معراج و معراج و معراج و معراج و معراج
بنده بنده معراج بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
سپهر بنده معراج بنده بنده که اول معراج بنده بنده
و بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده

بنت

در آنست و در بنده نام است و در معراج بنده بنده بنده
و معراج بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
کوه بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
میباشد و کوه بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
انرا بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
انرا و کوه بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
معراج بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
الاصحیرا و معراج بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
و در معراج بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده
و در معراج بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده بنده

04130033
6

تحت اقدامینا و در صورت آمدن که الحقیقه تحت اقدام الاهتفات
تجربت در زرقه همان مادران است و چون الایند بدانکه حرف
ابدایم بنی دست خلا لا در سنهای ایشا است عیاد سندان و نظیر
تک و منفی دم قدم و تحت نیزه ضراب کاس تر نظیر بنی جازیزک
و منفی دم آهنگران است و قدم و تحت برود نام غیب است آنقدر و تم
که تحت و تحت نام آنست یعنی است بر سندان و غیبی و نامی بر سندان
که نیزم بدان میکنند ملاحظت در برخی جوار ایشا و شام عقد و عمل
بعثت و نام افه سار بر کین زوری چند است که زبان نور بدان آید
شده سندان که از است یعنی گویند و معال سوره و ما سوره بشده و معال
و بنکه و عملی اسایه من فضله و در دریا است و بنی بر دران را است
فاما در است و در انان لباکی بشده که نه معال بر انان بلکم از انان
نمان میسافند بر مع بجایر و کبر و او هم سوره زوری مع سار و عقد که
بشده بشده و هر چه عمل کنند و بنهم و بعثت امره بشده و قاج از است و است

کمالی

که در این بر زنده قاج و رعیت و انزوا بی قیامت بنی در این
تجربت او ان زوری و است در کجا و بیات و است اول قرات
بسم الله یعنی بنی و کردیم شام خدا و کل امیر بنی علی لم بشده قید چشم
هنگامی بنی و کردیم که بنی و ان زمانه است ان کار نام نکرد و است
بانه انزوا زوری بشده و اول و آنزه خدایت من الا و قیامت قاج
و کردیم و لغز من سجد ان قاج و معش اول بشده قیامت و بن
قادر و کوه نصف هم است و معش و معش قیامت بنی بر این ایشا
یعنی در بنی با در باره و نصف یعنی معش که یک که بنی در ان
سده و معش و معش و معش معش و کتایم بدل سده در ان بر سجد
و فرغ معش است یعنی معش معش معش معش معش معش معش معش
و معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
و معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
یعنی این ملکیت معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش

041300331
6

گود اول با در قیامت و بنی بر است و در بنی بر است و در بنی بر است
ان است که در دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
بود معش و معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
که از است معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
بشده که است معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
ان است که در دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
شده است معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش

موازی

دولت انزوا زوری و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
سده و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
اول معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
شفا معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
و معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
بشده و معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
و معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
اب که در دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا
و سید معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
بر سید معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
یعنی به معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
و معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش
و معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش معش

041300331
6

دست تا بکند غدوس ابد است عارفان و خشنی است
بمیزانم با اوست چنانکه گویند نام با عشی حال چیل زهرین
این سر هم است و کبار رعد و کبره در حق امان این سر هم است
میست که اول صبح پند را که شاد است زنی در وقت است
چل کلخ لیس نوزد از اوست قبل غروب بپوشد این سر هم است
سند کتاب است نام با است نام کریم امینا نام کریم با
چون رسول و چون پیغمبر نوزد است در وقت صبح غمید
ضمیر یعنی زک و بعد از هر روز که غدوس کند در وقت است
چون صبح است در وقت است غدوس در وقت است لیس این
فایل ذلک نقاد پس دی پند نوزد زهرین و زهرین
صبر است در وقت است سر وقت است جاه زهرین روی است
که آب نوزد آن کند کلخا ذن با میل ذنوب انحصار ضمیر
در وقت است و نوزد برک است در وقت است و غیر معطله ضمیر

پند ۱۸

و قصه مشید
بجی خورد علف و نه خورد خلاجم و زوب است و عصبان کند
درین بت چهار کلمه مع اول بنظر کند و چهار کلمه مع نام کند
و مع خطا با مع ذنوب و مع جرم جرم و جرم مذکور با مع
و مع ان جرمین و جرمون اده و عصبان و معصیت نوزد است
و ختاب و جرم و ذنوب و عاصی و معاصی همه این کلمات باشد
طب هنرم است و فرام و حسب فروزین عشب کلاوان کباب
حالة الخطب طب هنرم است و فرام و حسب آتش کز است
و کلابه خشک است منام و فرمای بکریختن ملاذ
معاد است میانه منام و فرمای باشد که در اینجا کزیند و کلات
حاین مناصب بقول الانسان یومئذ این المقتضی
و بی در روشن کشا و طلیق قید صبح انکه ماباه زان
بجی زمان و آمدن سیاحت کزین سیاحت شاه زان
زمان باشد و بی آمدن و سیاحت طرف کردن نوزد کردن

و سیاحت کردن به معنای سیاحت یعنی شادمانی کردن و ذنوب رفتن
باشد و ذنوب یعنی فتنه و تفتیب مرود و تفتیب مرود و بی
آمدن باشد و بیجهنم در فرمای از زمان اینک و حیثی
یومئذ یعنی یومئذ و جاه نوزد یعنی آمد باشد اذ احیاء
یعنی بیاید حکم داد و حکم جانانی اولی میز این شاه
کراه حکم یعنی حکم کنند و بر معنی که تسلط داشته باشد و حکم جان حکم
در وقت حکم کردن معال سهرة و سرعت شتاب است
وزنک فقیر کند و واسع فرای و ضعیف تنگ و معال این
قدرة و سرعت و وسیع یعنی شتاب کردن ان الله سریع الخیر
لیت و لیت و لیت و لیت که در من لیت و لیت که در من
لیت و لیت که در من لیت و لیت که در من لیت و لیت که در من
که ماند جماعت مردان و لیت و لیت که در من لیت و لیت که در من
سینین و لیت و لیت که در من لیت و لیت که در من

کما

که چهار کلمه مع اول نوزد آن زمان که مع جمع بر سر است
بصیرت و تصرف و تصرف و تصرف که در هر کلمه در مع فرمای است
ان الله واسع المعرفه و معنای نوزد است که در هر کلمه
تک فی صیق و صیق یعنی در زمان سبک در سر است که در
در وقت ادب را ادب آموزان ادب و لیت که در هر کلمه
یعنی با هر در میان لیت و لیت که در هر کلمه که تربیت و تعلیم
در وقت نوزد است و غیر با کج با مرفو بدل است و مرفو مرفو
شعاع در نوزد معنی که در هر کلمه که در زمان یک است بدل نام
در وقت نوزد که در هر کلمه که در مع در زمان او را مرفو مرفو
ما نامان و چون با هر در هر کلمه که در هر کلمه که در هر کلمه
که در هر کلمه که در هر کلمه که در هر کلمه که در هر کلمه
و معنی که در هر کلمه که در هر کلمه که در هر کلمه که در هر کلمه
است و قطع است و معنی که در هر کلمه که در هر کلمه که در هر کلمه

041300331

041300331

چو خدو دوت نبردان درین یک قبیل که به کوار کشته
دقا که کشته او به دست نر که به قدرش بقدر یکدیگر
عظم که با عادت عظم بقدرش با او تا ناکسنا العظام بحسب
دخدا که در دست روت درین یک قبیل که بقدرش درین لقب
رست غراب زلف بر از دست و خدای کعب و در عادت
کبر است و کعبه قبیل آمد و طر کز و را خدو چاک که نشان
سج از او در کعب قبیل است به طر کز و را کعبه در کعبه
در آب بر اندازد و صاحب جمال از آن آب شامی یا به جلود خود
بغیر می ریزد به دست از او در دست که است فقامه در آن
و کاف به دست و پیش ازین در غز و زنده که است فقامه در آن
به دست و علم و علم و فهم و دورف و علم و علم و دورف
به دست و علم و علم و فهم و دورف و علم و علم و دورف
در آب شامی یا به جلود خود و کعبه قبیل که است فقامه در آن
در دست و علم و علم و فهم و دورف و علم و علم و دورف

راشه

نور

فدای خدو که در آن کعبه قبیل که بقدرش درین لقب
دقا که کشته او به دست نر که به قدرش بقدر یکدیگر
عظم که با عادت عظم بقدرش با او تا ناکسنا العظام بحسب
دخدا که در دست روت درین یک قبیل که بقدرش درین لقب
رست غراب زلف بر از دست و خدای کعب و در عادت
کبر است و کعبه قبیل آمد و طر کز و را خدو چاک که نشان
سج از او در کعب قبیل است به طر کز و را کعبه در کعبه
در آب بر اندازد و صاحب جمال از آن آب شامی یا به جلود خود
بغیر می ریزد به دست از او در دست که است فقامه در آن
و کاف به دست و پیش ازین در غز و زنده که است فقامه در آن
به دست و علم و علم و فهم و دورف و علم و علم و دورف
به دست و علم و علم و فهم و دورف و علم و علم و دورف
در آب شامی یا به جلود خود و کعبه قبیل که است فقامه در آن
در دست و علم و علم و فهم و دورف و علم و علم و دورف

نور

041300331

زاد خانه است که در آن کعبه قبیل که بقدرش درین لقب
دقا که کشته او به دست نر که به قدرش بقدر یکدیگر
عظم که با عادت عظم بقدرش با او تا ناکسنا العظام بحسب
دخدا که در دست روت درین یک قبیل که بقدرش درین لقب
رست غراب زلف بر از دست و خدای کعب و در عادت
کبر است و کعبه قبیل آمد و طر کز و را خدو چاک که نشان
سج از او در کعب قبیل است به طر کز و را کعبه در کعبه
در آب بر اندازد و صاحب جمال از آن آب شامی یا به جلود خود
بغیر می ریزد به دست از او در دست که است فقامه در آن
و کاف به دست و پیش ازین در غز و زنده که است فقامه در آن
به دست و علم و علم و فهم و دورف و علم و علم و دورف
به دست و علم و علم و فهم و دورف و علم و علم و دورف
در آب شامی یا به جلود خود و کعبه قبیل که است فقامه در آن
در دست و علم و علم و فهم و دورف و علم و علم و دورف

نور

زاد خانه است که در آن کعبه قبیل که بقدرش درین لقب
دقا که کشته او به دست نر که به قدرش بقدر یکدیگر
عظم که با عادت عظم بقدرش با او تا ناکسنا العظام بحسب
دخدا که در دست روت درین یک قبیل که بقدرش درین لقب
رست غراب زلف بر از دست و خدای کعب و در عادت
کبر است و کعبه قبیل آمد و طر کز و را خدو چاک که نشان
سج از او در کعب قبیل است به طر کز و را کعبه در کعبه
در آب بر اندازد و صاحب جمال از آن آب شامی یا به جلود خود
بغیر می ریزد به دست از او در دست که است فقامه در آن
و کاف به دست و پیش ازین در غز و زنده که است فقامه در آن
به دست و علم و علم و فهم و دورف و علم و علم و دورف
به دست و علم و علم و فهم و دورف و علم و علم و دورف
در آب شامی یا به جلود خود و کعبه قبیل که است فقامه در آن
در دست و علم و علم و فهم و دورف و علم و علم و دورف

041300331

بجز در کار عالم کرم بر جهانهای خود و اگر ساری ما را در جمعی بر ما
هستیم از همه زبان کاران مقبلاً اقتضا بود در کار ما امان آوردیم ما را
این منزه شد از آفات و مایه سوسه آنا از سلسله آفات ما فرستادیم
روح را آنا از سلسله آفات در سلسله آفات ما فرستادیم
قدر آنا اعطینا لک کوشش کردیم در آن روز انتم و کم شما و این بود
انت فرستادیم و در شما انتم و آنا که در فیض لایق بین شما
پدران ما در کار هر روز بود در انتم و ما سلسله شما در پیش روی
ولکم اعلم که در شما است کرد در ما می شود و او در جوش است در آن
مردم است که تا خاست است و آنا تو در دست و حساب
است و اخولک تو در در تر است و لیکن دنیا و الاخرت تو در دست
در دنیا و آخرت و انت ایچم ترا چمن توبه آموزنده آموزگان که الله
الا انت نیست بعد از غیر تو آن که کبریا باشد خطاب با رفیق است
و انت و آنا که انت نور آنا و در در هم شما که در در ان است
تو آنا

و لیکن دنیا و فی الاخرت و در زندگان دنیا و آخرت فی السیلاب
در شهر فی سلسله القدر در شب قدر و ما فیکم در شامه در آن
در آن و در در فیه در ان شب فیه در آن کرده زبان علی الله بر خدا
تو کلت علی الله اعتماد بر خدا علینا ابراً علیکم بر ما علیه بر علیه
بر علی التیس بر آسان علی کل شیء بر همه چیز یعنی که خدا باشد
کم کتبتیم خدا در یک کردید تا کم میخیزید خدا در ما و سخن آنا
و ما هر چه را یعنی ما به سخن خصیصه یعنی که خورشید سخن الله عادل و
ما را در اندک نام سخن آن خصلت ما را در یک نام آن سخن الغالبین
ما را بر همه غایبیم بر فله کند که سخن خلقنا هم ما از دیدیم ایشان را
بیز جهنم میزند آنا معنی بر ما که مثل رسا بود در کار الا فی حقنا
کبر ما من قبلنا پیش از ما و اعف عنا عمن انما و اعف لنا و ما من
ما را و ما عفا و رحم بر ما قاصداً بس نفوس ما در دنیا و آنا
افسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکن من الخاسرین

بجز در کار عالم کرم بر جهانهای خود و اگر ساری ما را در جمعی بر ما
هستیم از همه زبان کاران مقبلاً اقتضا بود در کار ما امان آوردیم ما را
این منزه شد از آفات و مایه سوسه آنا از سلسله آفات ما فرستادیم
روح را آنا از سلسله آفات در سلسله آفات ما فرستادیم
قدر آنا اعطینا لک کوشش کردیم در آن روز انتم و کم شما و این بود
انت فرستادیم و در شما انتم و آنا که در فیض لایق بین شما
پدران ما در کار هر روز بود در انتم و ما سلسله شما در پیش روی
ولکم اعلم که در شما است کرد در ما می شود و او در جوش است در آن
مردم است که تا خاست است و آنا تو در دست و حساب
است و اخولک تو در در تر است و لیکن دنیا و الاخرت تو در دست
در دنیا و آخرت و انت ایچم ترا چمن توبه آموزنده آموزگان که الله
الا انت نیست بعد از غیر تو آن که کبریا باشد خطاب با رفیق است
و انت و آنا که انت نور آنا و در در هم شما که در در ان است
تو آنا

تو ان اما ما در ان انین ما که در زمان انین بجز در سلسله آفات ما
ان و کو که منی کی ولان اینا بجز شما هر چه در سلسله آفات
انکتیم مؤمنین که شهید ما امان آورد که انکتیم مؤمنین که شهید ما
صاحبین انکتیم عقول که شهید ما امان آورد که انکتیم مؤمنین که شهید ما
الربیه شما است که ان لا فضل الله علیکم و جمیع غیر من انکتیم
بشخص صدای شما در ان و سلسله آفات ما که انکتیم مؤمنین که شهید ما
مقی هذا الوعد انکتیم هذا بین و کونید که خواهد این وعد که
استید شما است که ان و انکلون منی هذا الفصح و کونید که خواهد بود
ان کل من ولا منیر من غیر منیر که در انکتیم مؤمنین که شهید ما
فیه نیست که ان لا یعلمها الا هو نیست خدا ایچم ترا
مطلب و آنا این نوزده شک لا یعلم منی الا یعلم منی انکتیم
سفر فوا کتبت ابراف در انجا شما هر چه باشد اینا کونید که
الموت و انکتیم فی مهوج عسیده غیر منیر منیر شما در انکتیم

عند الله انما هو صمد

041300331
6

041300331
6

که بر سر هر چه از آن وهو معکم انما کنتم یغیروا ما نبت هر چه بدست ما
 فبسن قیومش و بعد پس از آن در آن زمان ما فاعلم پس
 بدان فاعلم انقل الله الاله پس بدان بدین سخن و تحقیق کنست
 عدلی بحر فاعلم ما فاعلم پس بدان آنچه ترا کرده ام و بعد پس
 بدین سخن لا یبقی لاحد من بعدی غیر من است ترا و هر که
 از پس من بعد شود یقینا پس مردن آن زن بعد حق پس آن
 کرده زمان ل بعد بر آن زنی العالمین بعد در روزگار و جهان
 یکی بنیای بعد هر چه را کل بایب بعد همه در آن استعد و لا ادم
 سجد کنست مردم بلا نفس حکم واحد است عدلی و شنید را
 اغیرت حقیقتی بسیار مراد آن مرا خطا و جرم و ذنب و
 عصیان همه گناه باشد و محط و مجرم و مذنب و عاصی هر گاه
 و نامکرم الغیبت اعطائنا کرداری او هب کتبا و سخن ما
 تا غیر کتبا فحق بنیاس بسیار ما را و کنایان ما انا و انا و انا

وای

وایت فاعلم واحد است انا حق صید یغیروا ما نبت از او و انا فاعلم
 ربنا العالمین و من عدای پروردگار و جهان پروردگار و من
 عصف قمع طوقه بر این سخن بسیار صلوات بر او و زمان او
 نامه و هم بسیار صلوات بر او و از او خواست است و انا حق صید
 من و از او و کتبا خواست شد و بدست خواستی باشد و وقت
 انا لا نقول غیر من آنچه کرده اند و غیر ما کن و انا هم غیر ما کن
 انهای ایشان از آن و یقین و یقین به این سخن که است و انا حق
 فمذموم غیر من را خدا پس را کن ایشان را و انا هم غیر من
 نه طمان و نه چنان که یقینا الا ساعده من فحاصل منی کرد و در یک
 که ساعتی از روز و قلم نیز منی دارد و انا نیز همچین هر روز را و انا
 نماید خوانند ما اجابتها من پیشی و لا ندینی بنده باج فرود دهند
 و هم کنند و ما علی الرسول الا التیلة و میت بر سر ما که میباید
 ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه غیر منکر او در صدای

041300331

ربنا العالمین

هر روز را و در آن روز و او هم غیر ما است هم الینا منی بسیار
 سری ما و انا حق صید و غیبت هر که از ما نیز است
 زبانه و شب غری غیر من لکن انا حق صید الیها غیر من و انا
 نیز همان مغرور من و غیبت الله از غیر آن خدای دو و غیر
 از او و فقط ای فقط منی هر که بخورد بود و انا نیز هکذا ایتنا
 که یعنی این نیز مراد است رب حقیق و رب و ربنا صاحب
 تسبیح هر چه بسیار می آید بر ما یقین و انا حق صید که ربان
 میباید که از آن ربنا للقران و القرآن یلعنه بوسه خوانند
 قران که قران لغت میکند مراد را وی و هدی و هدی این زن
 مرد را و او دست با انا تکلیف آن چه دلالت است این مرد
 بر او که چون دو کتبا هم اتملا استندیش و انا حق صید
 اندک با سخن ما مند و نیز از آن زمان ما نیست ثم انما و انا حق صید
 ما جاعل الله لرجل من قلبین فی جوفه غیر منکر او در صدای

انما

اینها تقولوا فتم وجهه الله غیر ما و لا کنست پس با روی با انا
 انا هانا فاعلم عدلی غیر ما و انا حق صید که بر سر وقت این سخن
 قلم با خیزد بدین سخن از انا حق صید الله احدی می بر او دست
 بر سر هر که با کلوا و اشربوا و لا تسرفوا غیر من رب سید
 اسراف کلوا من التیبات بخورد از انا حق صید انا حق صید
 کلیم و مع ذوق ذوق انا حق صید و قوا خدا است با پس سید عدلی
 سر زده قلب الا قلیلا غیر من که از من با او و انا
 دلام رب حقیق که بر کلام فی الا حق صید انا حق صید
 تا دم و انا حق صید غیر زده فقط حرف بر او
 از نگاه که یک زاری پیدا و را می آورم که آن کلمه هم باشد آخر آن که
 و هر که من الله من التیلة من التیلة علی الناس علی حق صید
 و انا حق صید که با محله را و در بین پس اگر ما را علم خود را
 همه و هر حرف سخن ما کرد و معنی سخنانم ای که با سخن ما است

041300331

رفا می بیند و بعد از این شد و پس نماز است یعنی بزرگترین شکر
ابو ایلیع جلد یک در است تیره نام چون کز کس جز آن هیچ با
باز ابو ایلیع در کتاب است سفید که در آن نماز است پس بزرگان دعا
در یک کوبید در سفر در عادت و سفر هیچ باشد که در یک نگاه در رفان
اندازند و بازی بار باشد و کاسریکن صبر خود را در اشراط
عقل است جدید تر من چنان در قطع نامه جا که جز از خود را
صبر گوید در یک دیگر صبر را در شرط است در شرط است که در این
در سفر زمین باشد و وقت حال روح است در کس نشان بخ نشان
نگار که در گوید قطع نامه نیز بر آید که در وقت و صواب است
وقت عزم بینه بود که است چون عزم باز و اگر کس با خود است
در کس و بعضی با بر می آید بعضی نیز با کس که کس است
از خود من بعضی می شناسد است که است بزرگترین نام الهی است
عقل است و بعضی لا غیر هر چه جان در این راه است

تشیخ
تشیخ از هر دو است لغت یعنی تقدیر و حق ابد و بعضی گفته اند
که آن هر دو بوده و آنرا که بینه نظر با کیفیت داده و در شیخ
تقدیر و بعد از کس و غیره و بعد از آن یک آغاز
عقل است پس نیز شده در حدیث آمده که هر که عقل آید گوید که این
الله علی کل حال و الله علی خلقه محمد و آل احمد بر او آید
روح منی است و در هر کس بر کس در شیخ گوید در هر دو از عقل و بعد
نگار که کس جدا با بر کس دیده اند را و بعضی لا غیر هر چه از خود است
و خود یکی می که از خود هر چه و در وقت و در وقت و بعد از
واقع در هر دو و بعد از هر دو آمده نام است در هر دو می که آمده و در
یعنی می است علیه عن بهر کس بود صبر کس اندیشه نیز یکی از
سزا و علائق است و عقل یعنی از بین در کس را علم ما نفسی و
عقل لغت است که نهان در کس است و هر چه در این راه است
اندر بعضی و بعضی نیز در کس آید از هر دو که جدا بهای است

قره و عطف و عدل سید در این نام تهر است و در حدیث
چون در نام منظر اصطلاح اول غیر تهر و در حدیث است
صد گویند نیز در حدیث مذکور است لایحی یعنی تهر و خری
یعنی می باشد هدا سنی عجیب نیز این غیر عیاش است بسم الله
بنام خدا با معنی نیک غیر نام هر دو را و است نام اردو و کس است
عقل است از کار و قول گفت و بعد که هیچ بود جا
نگار در علم عقده سال برای تهر و در زمان کار پس و حال شیطان
کما فی الاثر نیک گفت شیطان که نهان کس که قال الله تبارک و
تعالی گفت فدای زکات کس آن که لا گفت آن هر دو را و گفتند
آن کرده در آن قول بگوید که اول کس من قول بگویم ما قال الله
علی ما نقول و قبل تکریم با زبان آن کس بود و در آن فکر که کس فعل
چون که اول کس که لا گفت کس تا فعل ما قول من کس که در کس
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز

یک غیر در کس که در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز
کس که در است و در حدیث تهرین تهر بود هم در یک و باز

و بعد

041300331
6

041300331
6

قدح جوف اندران ضیق و ملک شکلی و لام نغز و غیر این
 بنزدان است و نغز ندان بالا باشد و من ندان شیب
 از پیش است و مطلقا من ندان است الیسن بالسن و من
 ندان هی باشد و نظرهاض و جمع نظرهاض است و جلد است
 و بعضی جلد و لب لسان هم جلوی جلد است
 این ترا خد روی باشد و اسم روی بدن وجه باشد خد چه
 عارض سیمای کوه نماید و دیار وجه نظر طلعت بخار رخ
 قیافه صورت این بانزده اسم روی است و من شکلی باشد و لب
 دل است و منق الفب یعنی شکلی دل است و شک است
 که او را سب کوبی او می بینی و انسان مرد و من بری
 ابرو و در رفته باره غم تاوان بن وام سق سباری و تحت سب کوبی
 سب کوب قیوم ریمت و خون الفس فی لغام فی نانی غام
 اینها همه اصبع انگشت است و لبک ابهام انگشت نرس

بدرین

باز سب است و وسطی و غیر و غیر عام و جمع صبع اصابع باشد خطی
 اصابع هم فای فای هم و ابهام انگشت زو یک باشد که انگشت مین
 شمر است و سب اب انگشت شهادت است و سب سب کوبی و وسطی
 انگشت نبانه باشد و سب انگشت پهلوی از و سب انگشت کوچک
 و نام سب انگشتان باشد و نام انگشتان باشد
 عام و حول سب سال سبع هفت شماره سب سب کوبی و سب کوبی
 دام است و سب سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 جارت مباحرام عام کبک باشد و سب کوبی و سب کوبی
 عامین و حول کبک است و حولین و سب کوبی
 کلایلین بند و سب عام و جمع سب کوبی باشد و جمع عام عام
 حول حال و سب سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 هفت باشد زیرا که سبع هفت است و هفت از انجمن گفته میشود
 سب کوبی این است و شماره باشد و سب کوبی و سب کوبی

و سب کوبی

بینه القرآن و نهرین دوماه باشد و جمع شهر شهر و شهر است
 شنبه و جمع آینه و جماله بی و ام است و جماله الحاح از انجمن گفته میشود
 یعنی بی و ام و سب است و در حدیث آمده که الیسا حایل الشیطان
 بزبان دام سب کوبی است و سب کوبی و سب کوبی
 السبب علی یان و ناوقت جدید و زب غده
 کوه با ما و در مغرب سب کوبی و سب کوبی
 و کوه و نطق و الحاح و صبح و غده و سب کوبی و سب کوبی
 و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 رفع و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 زب سب کوبی اول که سب کوبی است و سب کوبی و سب کوبی
 آب زب سب کوبی سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 چو غلط جزم در و در و ام سر مغول بقول فاعلات فعلوا
 بقوم و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی

و

جمع ک و کوبی کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 ک و کوبی و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 انفس در و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 دن نظم بریده و کاره مغول و سب کوبی و سب کوبی
 قطع سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 عایه و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 سوره الهامه فرز سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 رط در سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 آمده و ما بقی علیهم السلام از حدیث علیهم السلام
 و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی و سب کوبی
 مغول ما عدت مغول ما عدت سب کوبی و سب کوبی

و سب کوبی

041300331
6

041300331
6

چون اقلیم دوم فوسبات هرام سه چهارم اندر نشید
بخت خوش و بد و نبرد و نایبند آفریننده پری نکت اکرند
آفرید مرغ فلک بر که ماه و بر دویم نهر است باز امید را سپهر است
شمس مرغ جارم است ملام هجو مرغ چنین هرام ششمان
مرغ شترزادان هفتین است منزل گویان استاد قواست شتر
چو دو بهر بود و علا وضع و این کثیر پس چو و این عالم عالم
آنچس کسائی شتر و هفت بگر در کوه سخت این کثیر است ملام
در بعضی ابو عمر و علا دار نام نفع زدمینه این علم از نام عالم و
علی و جزو او که فر نام کف شانه معی زوده و حصد بارز
بسیار سان زنجی زکی دینه مرغ و شکی بران کف نیسی
دست است که شانه اینجا بپندد و معی معی باشد فقط
آفتاب هم و شکی بران است و از اجناس که اینجا بران
بپزند استکار شکی خانه میگویند و بر باقی را شکاری بخوانند و جی

فصل دوم

و این در مرغ است صم کرمی که کنگه که کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
دو دانو بر سران لیر علی ای مرغ کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
علی کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
عالم است و کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
که بر آب بشد و بعضی بپزد که کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
و بدیشی کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
بست کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
اول است در در آب است که کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
سنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
پشمه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
از جهت این که کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
و این کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه

041300331
66

و چشم اندیشه و عدد و جسم هر روز کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
صفت کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
طی جوت و عدد و دست زوری کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
جو فان این کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
سوف این کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
لاغر بر شایان ای کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
کامه و زری نانه و جی جبهه باشد کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
سپاس سال این ناله کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
نور و شکر بر بار و جگری نیکو کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
کدر و ولد و هر دو نام ناری کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
سپاس است و فاضل فرغتی و انقاد کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
لا کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
هر دو و حقیق و جگری حیسان که رکد دست و جفای و نیک

مذ

باشد و تیغ و سب و تیغ و تیغ و تیغ و تیغ و تیغ و تیغ و تیغ
دار و سب و جوی کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
دخا و لایه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
نیز در زنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
کرم و جزی کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
لا کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
صغور و زری کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
بازی طبع جسی قرب و بران کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
من فالت کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
و عفا کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
بسی ایچ از زمین هر دوید کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
که از هر دو کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه
و هر دو جان دارد او را حیوان کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه کنگه

041300331
66

می شود و از نزد داده و طلب چنین است طلب جوئی قطب جوئی به الطیب
لا اطلب تجوئی خارج و سنا رفتن بعد اقی بجای کریم حنفی سیر و غیر
شرم و صیانت و تشریفان جمالی وطن را کردن و رفتن است بجا
کریم بیجا میگوید بگویند میباشند عربی و غلب و غلب و غیره
ایک تزی بدست نبد کفک و زمین قطب و منی نیست و در بیان
نشخ لکه مصر اول مراد از بنده جنکر سنان است و نبد کفک منی
کفک در بیابان است و در بیان سنان باشد نند فیه و فیض فیه
سبب پیدا چو پرودی بیابان است و کوب و حرس و سنگ کانی درین
بیت و فقط است استظمینان است و بنده و بادی و مرط و بنزد و اول
بیابان باشد و کوب و حرس و سنگ کانی است فخر از بنده و حسان دان
سراسر افسانه است ای بابی که گویند و بنی و مولای جوان
بجز نبرد از نام ارمغان بخوانی درین بی شیخ
قطع ال جوی با برست میگویند کن مستغنی مستغنی مستغنی

تذکره مشایخ کرام
بنی و مولای جوان
بجز نبرد از نام ارمغان بخوانی درین بی شیخ
قطع ال جوی با برست میگویند کن مستغنی مستغنی مستغنی

سعدی

مستغنی بر و زینت نهاده از کردش حج کهن طرز اجل طرز علم
که است و خاص باستان طرم و عمر ازنی و مرتب شهید است و حبان
بالحبان و اطوری و کتاب مستطوری و انی تنقنا الجبل فیهم
کحل کالطوبیا العظیم بنان نراز و هم از دو دفتر و فرادی بود
فک و سفید چاری کشنی و کشنی اربان و لا تخت و کلبان فیه میزند
زبان در روز و روز و کعبه و است که به با بان و حلال روز و هر
بکرمه و معنی استین است حله و ضا لالتوان ششها و فرکر و او
در افعال ناف خرد و ریش و در کوزه کرش و وفی اذا انهم
و قضا مع کبک و بر او کما یروفا کسر شیخ منه و قدر
مراجعت زبان فی حو کتماء فمن یقبل منه و عدل هست
شایعات و شایع می باشد و عروج بر بندگی باشد و غیر
معارج است یعنی بندگی با هم سلم مستغنی حرم حرم
شخص و طرد عروجی حرم کانی من ذات بر سر کانی روح جوئی

041300331
6

و هم در حب و حب چه است نسیبک اجلا هم و احیانا هم
جدا لا سبب فیه لکه مصر اول هم من است در کبک
کویند و هم چه چه کس است سز فقط و غیره است که کبک
بخواست بک و نغز به مورخ عام حبان در مصر اول چهار هم
که به بندگی در غرض یک است و نغز به هم عام حبان
و عالی در حبان است الحمد لله رب العالمین یعنی پس بر سر
که بود که در حبان تفته کمر است نغز ترستی می کبکی
سودت بری حیدت زنی کدورت بری بر کتان قید ک زرند است
قل مشاع کذا فیما قلیل در در حدت که است که کما مرا حده و قلیل
بهرت برست شهر ما جنوی لعم کت با نهر منی و لکد ملک
تلققات و الا رض نغز و را درت با نهر کتا در نغزها و
و حد بر حبان که بدست است و باقی بخان جدید در بر نغز است
لا یرضی غیرت کدر و او دین نغز کدر است و نغز کانی نغز

صالح کانی

تاریخ کران باغ سالی رابع همان ناطع زبان اکثر حبان
خاری روان طبر برای حبان ان الله بالغ امره فیه
الله کل شیئی قدرا اکثر حبان و ما اهل التسبیع با هم حبان
میوزد با طون اصل الیشامی کلوا بخوردی کلوا و اسر به لاک
سفرها نغز کدی بد کینه اراف کل نغز و کله کدی نغز
کلوا هذینا مرینا نغز کدی که کور کدی نغز حبان داری یعنی
زبان است با حبان و جاء من اقصی بلد ینتد رجل یعنی
نغز کدی زرب شهر در نغز و جمع نغز و قدم و فر نغز
طاق بد کدی که کدی حبان شش کدی مصر اول یعنی
امده قسید و طایفه و حساب حبان کدی نغز دال این نغز و زرد
و جمع قدم افزایند و جمع نغز حبان و جمع نغز حبان و رطاب کدی
است کدی کدی نغز حبان فی نغز حبان فی نغز حبان
در نغز کدی نغز حبان در نغز کدی نغز حبان کدی نغز حبان

041300331
6

در بعضی احوال آمده است که اسامه تعلیم کرده طعام خضی است
 خایه خانه زار است و تره ناف نیزه خاک سینه و رانها در سر
 نیزه نوی باشد که در این سینه است و رانها است که در هر چه بود
 جانوری گویند که این را کلبه در حفظ نیدلان جانم نمند
 است که برود در کلبه رزه است که در است مراند و این را از آن
 که میگویند دست که ماری عظیم در خواب بر نفس مراند و حرف تر
 بدین آید و اگر حفظ نماند در وقت از صبح است صبح و صبح بود
 صد راه است و در وقت عطش و در وقت سینه سینه
 شمع و درج و در وقت و در وقت بار در این را در این زمانه است
 برق جنگ و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 عدال با در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 سوات بخیر است در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

کن تکیش محمد زهر عفت است و در پیش عفت است
 و در ناض و کند و در چهار نام خیزد است و در ناض و کند و در ناض
 کرد است و در ناض و کند و در چهار نام خیزد است و در ناض و کند
 حساب در پیش عفت است که در ناض و کند و در ناض و کند
 بر سدر و در ناض و کند و در چهار نام خیزد است و در ناض و کند
 در ناض و کند و در چهار نام خیزد است و در ناض و کند
 که در ناض و کند و در چهار نام خیزد است و در ناض و کند
 هرگاه در وقت سینه از طرف است که در ناض و کند
 که در ناض و کند و در چهار نام خیزد است و در ناض و کند
 در ناض و کند و در چهار نام خیزد است و در ناض و کند
 سیاه بلب اشمل و پیش چشم شتر چون فرا بخت است
 کسی است که فرا چشم باشد و این سیاه چشم است و فرا چشم است
 و در ناض و کند و در چهار نام خیزد است و در ناض و کند

جلوه صبح در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 و کلبه در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 جوع است و در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت
 در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت در وقت

041300331
6

041300331
6

مردی که طالع آمد مرد بد مردم از راه بر آرد از آید سوز
پس وقت هلال پنج دان درفش غش رجاغ روش برکن است
کلیت حرف برکن دره روش برکن غیر آنکه در کینه باشد و درشت
برکن است خوش نشی در فراد و برکن که در چو آنان پیدا
باده چمن صوب بر کنه و حسن و زیست که در باطن باشد و فراد
در بر کنه حرفت و آنان در بدنه که فراده و چمن در بر کنه
باشد چون الکاف است و در بر کنه بلان فر صوف است
عملت و طینه قوره بر پیش و بر کنه در کوش شمار
زین و بر کنه در کوش شمار و آنکه باب در کوش شمار
همه در بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
بغیان و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
برکت و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
این است بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
دلمه

ش حرفت که اندر ناری ناید بر ناری ناید
معنی صاف بشود آنکه اگر است آن حرفت و دیگر
نادره و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف
بر زبان ناری بر شام بر کنه یک با و صاف و صاف
فانج بر کنه صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف
شده صاف است که در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
نار با با بر آید و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
در کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف و صاف
مفوق و فرغ و در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
فانج در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
مفوق و فرغ و در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
که در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار

بود علق نیش آنکه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
مفوق و فرغ و در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
کافی و کافی و کافی و کافی و کافی و کافی و کافی و کافی
و کافی و کافی و کافی و کافی و کافی و کافی و کافی و کافی
یا در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
حرفت که در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
فرغ و فرغ و فرغ و فرغ و فرغ و فرغ و فرغ و فرغ
رکت است در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
این بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
الهم صاف است بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
عق

بشع بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
حسن و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
آن در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
مفوق و فرغ و در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
بسات و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
الهم صاف است بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
با ما هم بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
الهم صاف است بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار
که با هم بر کنه در کوش شمار و بر کنه در کوش شمار

041300331
6

041300331
6

کرامت حضرت سید زین العابدین علیه السلام که انبیا در آنجا
عالم بجزت برفت اولاد آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و یوسف
و الهدی و آل و اولاده الکریم عز و کانه
و در آنجا تقسیم کند و در آنجا کرامت
و یکبار شده و در آنجا کرامت
آورد و آنجا کرامت
ع ۱۳۵
محمد اکرم

041300331
76

041300331
76



AIR



IRAN AIR



Form No. 041300331
Prtd. 12 . 76

041300331
76



Handwritten mark

IRAN AIR

0331

Form No. 041300331
Prtd. 12. 76

0331

۲۲۲

0331

Form No. 041300331
Prtd. 12. 76

331

سفرنامه
۲۰۲۲

0331

Form No.
Prtd. 12.

IRAN AIR